

# بررسی قاعده «منع تلقین دلیل» در دادرسی اسلامی

عزیزالله فهیمی\*  
خالقداد اسدی\*\*

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۴/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۶

## چکیده

یکی از قواعد مهم در نظام دادرسی اسلامی، قاعده «منع تلقین دلیل» است که در حقوق، با عنوان مشابه «منع تحصیل دلیل» شناخته می‌شود. و آن عبارت از این است که قاضی به یکی از طرفین دعوا، دلیلی بیاموزد و یا او را در نحوه استناد به دلیل راهنمایی نماید تا بر طرف مقابل خود غلبه پیدا کند؛ مثل تلقین انکار به کسی که قصد اقرار دارد یا تلقین نکول به شخصی که قصد سوگند دارد. این قاعده هر چند به صورت کلی در پژوهش‌های حقوقی مورد توجه قرار گرفته، اما این نوشتار با روش توصیفی تحلیلی دیدگاه فقها به دنبال واکاوی مبانی، استثنائات و ضمانت اجرای این قاعده در فرایند دادرسی می‌باشد که تاکنون مغفول مانده است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که تلقین دلیل به یکی از طرفین دعوا جایز نیست و افزون بر آن، دارای ضمانت‌اجراهی (معجزات، جبران خسارت و نقض حکم صادره) می‌باشد، لکن قاعده مزبور به اطلاق خود باقی نمانده، مواردی از تحت آن استثناء گردیده‌اند. حال، سؤال‌های اصلی تحقیق این است که مبانی تلقین دلیل چیست؟، استثنائات آن کدام‌اند؟ و در دادرسی اسلامی از چه ضمانت‌اجرایی برخوردار می‌باشد؟

**واژگان کلیدی:** تلقین دلیل، تحصیل دلیل، منع تلقین دلیل، بی‌طرفی قاضی، دادرسی اسلامی.

۵۳

حقوق اسلامی / سال هجدهم / شماره ۷۰ / پاییز ۱۴۰۰

\* عضو هیئت علمی دانشگاه قم (a.fahimi@qom.ac.ir).

\*\* دانشجوی دکتری فقه و حقوق قضایی جامعه‌المصطفی العالمیه/ نویسنده مسئول (khaleghdad48@yahoo.com).

## مقدمه

قضاوت در اسلام، از آداب خاصی برخوردار است که در کتاب‌های فقهی تحت عناوین: «آداب القاضی»، «آداب القضاة»، «آداب الحکام» و یا «طرق الحکمیه» مورد بحث قرار گرفته و فقها این آداب را از نظر حکم به چهار قسم تقسیم کرده‌اند: مستحب، مکروه، واجب و حرام (محقق داماد، ۱۳۹۰، ج ۳، صص ۱۷ و ۳۱).

یکی از آداب حرام (ممنوع) باب قضاوت، تلقین دلیل از سوی قاضی به یکی از متخاصمین در جریان دادرسی، است و برخی فقها بر حرمت آن ادعای اجماع کرده‌اند (ر.ک: سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۷، ص ۵۳ / سنگلجی، ۱۳۸۴، ص ۲۹۱). مراد از اصطلاح «تلقین دلیل» این است که قاضی در جریان دادرسی به یکی از طرفین دعوا، دلیلی بیاموزد و یا او را در چگونگی استدلال و استناد به دلیل راهنمایی نماید (خمینی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۰۹)؛ از باب مثال، قاضی کسی را که قصد اقرار دارد، تلقین به انکار و یا کسی را که قصد سوگند دارد، تلقین به نکول از سوگند نماید. در حقوق، از این قاعده باعنوان مشابه «منع تحصیل دلیل» یاد شده و در تعریف آن آمده: «هر دلیلی که ارائه آن از وظائف مدعی باشد اگر او آن را به دادگاه اظهار نکند و قاضی ارتجالاً (رأساً) به نفع مدعی دلیلی را که از وظائف مدعی است مستند رسیدگی به نفع مدعی قرار دهد، عمل قاضی را در این وضع، تحصیل دلیل گویند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۱۵۳).

به‌رغم اهمیت قاعده فقهی منع تلقین دلیل در جریان دادرسی، هنوز پژوهش مستقلی در این باره صورت نگرفته و در کتاب‌های فقهی نیز ضمن اینکه بحث ضابطه‌مند از این قاعده صورت نگرفته، هیچ اشاره‌ای به ضمانت اجرای آن در دادرسی اسلامی نشده است؛ لذا در عمل، گاهی دیده می‌شود که قضات دادگاه‌ها در جریان دادرسی به این موضوع ترتیب اثر نمی‌دهند و مرتکب تخلف از قاعده مزبور می‌شوند و یا اقدامات ارتكابی را تلقین دلیل نمی‌دانند؛ از این رو جا دارد که تحقیق مستقلی در مورد تبیین این قاعده فقهی (از لحاظ ماهیت، مبانی و ضمانت اجرا)، انجام بگیرد. بر همین اساس در نوشتار حاضر، قاعده «منع تلقین دلیل» در سه قسمت به شرح زیر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد: ۱. ماهیت تلقین دلیل و تفاوت آن با تحصیل دلیل؛ ۲. مبانی تلقین دلیل و استثنائات آن؛ ۳. ضمانت اجرای قاعده منع تلقین دلیل.

## ۱. ماهیت تلقین دلیل و تفاوت آن با تحصیل دلیل

در اینجا نخست، ماهیت تلقین دلیل و سپس تفاوت آن با تحصیل دلیل تبیین می‌گردد.

### ۱-۱. ماهیت تلقین دلیل

به منظور تبیین درست ماهیت منع تلقین دلیل، نخست مفهوم (لغوی و اصطلاحی) آن بیان می‌شود و آنگاه مصادیق آن مورد شناسایی قرار می‌گیرند.

#### ۱-۱-۱. مفهوم تلقین دلیل

واژه «تلقین»، مصدر متعدی (از فعل لَقَّن) در لغت به معنی در دهان نهادن، یاد دادن، فهماندن، مطلبی را زبانی گفتن و نیز وادار کردن شخصی به گفتن کلامی است (معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۱۳۳).

اما اصطلاح «تلقین دلیل» در باب قضاء، بدین معناست که قاضی در دادگاه به یکی از متخاصمین دلیل و بیانی بیاموزد تا بر طرف مقابل خود غلبه پیدا کند (خمینی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۰۹).

در کلمات برخی فقها در کنار اصطلاح «تلقین دلیل»، اصطلاح «هدایه الدلیل» (راهنمایی دلیل) نیز ذکر شده است (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۱۵۰ / فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۵۳ / خمینی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۰۹) که به نظر می‌رسد فراتر از یک کلمه توضیحی برای تلقین دلیل باشد؛ لذا صاحب مفتاح الکرامه برای این دو اصطلاح، تفاوت ظریفی بیان کرده و آن این است که:

اولاً، تلقین با لفظ و راهنمایی اعم (از لفظ و اشاره) است؛

ثانیاً، تلقین در مجلس حکم و راهنمایی اعم (از مجلس حکم و غیر مجلس حکم) می‌باشد؛

ثالثاً، تلقین با لفظ مخصوص و راهنمایی اعم است (حسینی، [بی تا]، ج ۱۰، ص ۳۴).

#### ۱-۱-۲. مصادیق تلقین دلیل

مصادیقی که در کلمات فقها برای تلقین دلیل بر شمرده شده، عبارت‌اند از: (۱) تلقین انکار به کسی که قصد اقرار دارد؛ (۲) تلقین نکول به کسی که قصد سوگند دارد و یا برعکس، ترغیب به قسم اگر قصد نکول از سوگند دارد؛ (۳) ترغیب و تزهید شاهد به ادا یا انصراف از شهادت؛ (۴) امر کردن یکی از متخاصمین به شروع در صحبت، اگر هر دو مدعی باشند (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۵،

ص ۱۲۸).

بر مصادیق فوق، مصادیق دیگری نیز افزوده شده که عبارت‌اند از: الف. تلقین مدعی به دعوی جزمی، اگر تردید دارد (تا دعوی وی مسموع واقع شود)؛ ب. تلقین مدعی به دعوی ظنی (تا به او ردّ یمین نشود)؛ ج. تلقین مدعی علیه به انکار اصل قرض (تا نیاز به اقامه بینه نداشته باشد) (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۱۵۰/نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۵، ص ۴۹۳).

به نظر می‌رسد، مصادیق مزبور در کلمات فقهاء از باب تمثیل و ذکر مصادیق مهم‌تر باشند؛ زیرا عنوان تلقین دلیل، (همان گونه که در تعریف آن آمده) شامل آموختن هر بیان و دلیلی می‌شود که باعث غلبه یافتن یک طرف دعوا بر طرف دیگر می‌گردد.

## ۱-۲. تفاوت تلقین دلیل با تحصیل دلیل

واژه «تحصیل» (از حصّل) در معانی مختلفی به کار رفته: (۱) یاد گرفتن، آموختن و فرا گرفتن؛ (۲) به دست آوردن، کسب کردن: تحصیل مال؛ (۳) جمع‌آوری مالیات؛ (۴) جمع‌آوری کردن محصول کشاورزی (انوری، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۷۳). اما اصطلاح «تحصیل دلیل» یک اصطلاح حقوقی در آیین دادرسی است که در تعریف آن آمده: «هر دلیلی که ارائه آن از وظائف مدعی باشد اگر او آن را به دادگاه اظهار نکند و قاضی ارتجالاً (رأساً) به نفع مدعی دلیلی را که از وظائف مدعی است مستند رسیدگی به نفع مدعی قرار دهد، عمل قاضی را در این وضع، تحصیل دلیل گویند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۱۵۳).

باتوجه به تعریف مزبور، مهم‌ترین تفاوت این دو اصطلاح فقهی و حقوقی در این است که: اولاً، در تحصیل دلیل، دادرس خود به سراغ دلیل می‌رود، درحالی‌که در تلقین دلیل، یکی از طرفین دعوا را به دنبال دلیل می‌فرستد و او را در استناد به دلیل راهنمایی می‌کند؛ ثانیاً، تحصیل دلیل در صورتی ممنوع است که ارتجالاً (رأساً) صورت بگیرد، پس اگر به درخواست یکی از طرفین دعوا باشد، اشکال ندارد. اما در تلقین دلیل، چنین قیدی وجود ندارد؛ ثالثاً، مبنای تلقین دلیل، اصل «بی طرفی قاضی» و مبنای تحصیل دلیل، اصل «حاکمیت اصحاب دعوی مدنی» است (پورااستاد، ۱۳۸۹، ص ۱۰۶). مفاد اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی که در حقوق فرانسه به «اصل تسلیط» (principe dispositif) موسوم گردیده، این است که در دادرسی مدنی، اصحاب دعوا نقش مهم و حتی اصلی را ایفا می‌نمایند؛ مأموریت اصلی قاضی

در حقیقت، صدور رأی پس از ملاحظه و ارزیابی «مبارزه قضایی» است که اصحاب دعوا را در مقابل هم قرار می‌دهد (شمس، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۳۱-۱۳۲).؛ یعنی در واقع، رهبری دعوی بر عهده طرفین است و دادرس باید بر حسب دلایل تقدیمی و درخواست‌هایی که از او شده‌اند، فصل خصومت نماید (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۹۹).

باتوجه به این نکته، تمایز دیگری نیز پدید می‌آید و آن اینکه قلمرو قاعده منع تحصیل دلیل، صرفاً دعوی مدنی است؛ زیرا دادرس طبق نظریه مرسوم در امور مدنی، مأمور کشف واقع نیست، بلکه در پی اجرای عدالت است ولی با چراغی که طرفین دعوا بر سر راهش نهاده‌اند (همان، ص ۴۳). از این نظر، قاضی در دادرسی مدنی اصولاً نقش حکم را ایفا می‌کند و جز در موارد استثنایی، بر مبنای ادله ارائه شده از سوی اصحاب دعوا (یعنی حقیقت صوری) اظهار نظر یا اتخاذ تصمیم می‌کند (تدین، ۱۳۸۸، ص ۲۶).

برخی از حقوق دانان تلاش نموده‌اند که رابطه دو اصطلاح تلقین دلیل و تحصیل دلیل را از نظر نسب اربع نیز، مشخص کنند و بر این اساس، نظریات گوناگونی ارائه داده‌اند:

- ۱) تحصیل دلیل اعم از تلقین دلیل است (زراعت، ۱۳۷۹، ص ۴۰۰)؛
- ۲) تحصیل دلیل اخص از تلقین دلیل است. به این دلیل که وقتی تلقین دلیل یا راهنمایی هر یک از اصحاب دعوا در استناد به دلیل، از سوی دادرس ممنوع باشد، پس تحصیل دلیل به طریق اولی مجاز نمی‌باشد (شمس، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۱۶)؛
- ۳) دکتر جعفری لنگرودی موضع متفاوتی اتخاذ کرده است: در کتاب «دانشنامه حقوقی» این دو اصطلاح «تلقین دلیل» و «تحصیل دلیل» را یکی می‌داند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۶۷)، در حالی که در کتاب «مبسوط در ترمینولوژی حقوق» می‌گوید: «تحصیل دلیل اعم از تلقین دلیل مصطلح در فقه است» (همو، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۱۵۳)؛
- ۴) رابطه این دو مفهوم، عموم و خصوص من وجه است؛ زیرا در یک جا تحصیل دلیل هست، تلقین دلیل نیست و در جای دیگر، تلقین دلیل هست و تحصیل دلیل نیست و در یک جا ممکن است هر دو با یکدیگر تلاقی کنند؛ مثل آنجایی که قاضی به منظور کشف حقیقت، نخست به یکی از طرفین دعوا تلقین دلیل می‌کند: «پس، تقاضای ابراز سند نزد طرف مقابل را داری؟ ها!» و سپس عین درخواست را که به ظاهر از ناحیه او صورت گرفته، در صورت مجلس می‌نویسد (پوراستاد، ۱۳۷۹، ص ۱۰۸-۱۰۹).

از نظر این نویسنده، قید «به نفع مدعی» در تعریف تحصیل دلیل، قید زیادی است؛ زیرا تحصیل دلیل گاهی با انگیزه طرفداری از یک طرف دعوا صورت می‌گیرد و گاهی ممکن است به انگیزه کشف حقیقت باشد و یا ممکن است این نحو رسیدگی منتهی به کشف حقیقت شود (همان، ص ۱۰۶).

به نظر می‌رسد اقداماتی که در راستای کشف حقیقت انجام می‌شود، این‌ها اقداماتی تحقیقاتی است و نمی‌توان آنها را تحصیل دلیل دانست؛ از این رو قانون‌گذار ایران، با وجود پذیرفتن اصل قاعده «منع تحصیل دلیل» (در ماده ۳۵۸ ق.آ.د.م. سابق)، از همان آغاز، نسبت به قاعده مزبور رویکرد تعدیلی نشان داده و تحقیقاتی را که دادگاه برای کشف حقیقت در خلال دادرسی انجام می‌دهد، از قلمرو قاعده «منع تحصیل دلیل» خارج نموده است. در ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م. (مصوب ۱۳۷۹) مقرر می‌دارد: «در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هرگونه تحقیق یا اقداماتی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد».

هدف قانون‌گذار از تصویب ۱۹۹ ق.آ.د.م (و نیز ماده ۳ قانون حمایت خانواده)، دادن آزادی مطلق به دادگاه در عدم رعایت قاعده «منع تحصیل دلیل» نیست، بلکه حکم هردو ماده مذکور، متضمن استثنایی بر قاعده عام و شناخته شده «منع تحصیل دلیل» در دعاوی مدنی است (ر.ک: اسدی و شکری، ۱۳۹۱، ص ۳۰۱).

بنابراین قاعده «منع تحصیل دلیل» را نباید طوری تعبیر کرد که مانع تحقیقات و رسیدگی دادگاه و به عبارت دیگر، مانع کشف حقیقت بشود؛ زیرا گاهی در خلال دادرسی، اموری طرح می‌شوند که اظهارات و مستندات طرفین دعوا برای کشف صحت و سقم آن کفایت نمی‌کند و دادرس ناچار است در اطراف آن تحقیقات بکند و برای اجرای تحقیقات خود مستقلاً و بدون درخواست متداعیین متوسل به پاره‌ای از ادله از قبیل معاینه محل و تحقیق از گواه‌ها و مسجّلین اسناد و ملاحظه پرونده مربوط به دادرسی و امثال آن بشود. این‌گونه تدابیر قضایی منافات با «بی‌طرفی دادرس» و قاعده «منع تحصیل دلیل» ندارد و نمی‌توان از دادگاه توقع داشت که با رسیدگی ناقص تصمیمی اتخاذ کند. تحقیق، غیر از تحصیل دلیل است؛ در تحقیق باید دست قاضی باز باشد لکن نباید از حدود تحقیق تجاوز و از قاعده «منع تحصیل دلیل» تخلف نماید (دفتری، ۱۳۸۱، ص ۳۴۹-۳۵۰/ نیز ر.ک: نهرینی، ۱۳۹۱، ص ۷۱).

در نتیجه نظر مختار این است که از نظر مفهومی، تلقین دلیل و تحصیل دلیل هردو به معنای

به دست آوردن و ساختن دلیل است هر چند که در تلقین دلیل، قاضی دلیل را غیر مستقیم (توسط یکی از طرفین دعوا) و در تحصیل دلیل، مستقیماً به دست می آورد. اما از نظر احکام، تحصیل دلیل در صورتی ممنوع است که رأساً صورت بگیرد، چه با هدف طرفداری (از یک طرف دعوا) انجام شود یا نشود؛ اما تلقین دلیل، زمانی حرام و ممنوع می باشد که قاضی با هدف طرفداری از یک طرف دعوا انجام دهد، اعم از اینکه رأساً و یا به درخواست یکی از طرفین دعوا صورت بگیرد.

## ۲. مبانی قاعده منع تلقین دلیل و استثنائات آن

نخست، مبانی قاعده منع تلقین دلیل و آنگاه استثنائات آن، مورد بحث قرار می گیرند.

### ۲-۱. مبانی قاعده منع «تلقین دلیل»

در فقه اسلامی، تلقین دلیل از سوی قاضی به یکی از متخاصمین در جریان دادرسی، حرام گردیده (حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۳۰/ اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۵۴). و حتی بر حرمت آن، ادعای اجماع شده است (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۷، ص ۵۳/ سنگلجی، ۱۳۸۴، ص ۲۹۱).  
مهم ترین مبانی ای که در فقه برای قاعده مزبور، نام برد شده، عبارت اند از: اصل «بی طرفی» قاضی، اصل «سد باب منازعه»، اصل عدم جواز اضرار به غیر و اصل عدم جواز اعانت بر اثم و امر به منکر.

#### ۲-۱-۱. اصل بی طرفی

اصل بی طرفی قاضی یکی از اصول مهم دادرسی عادلانه می باشد که در تمام نظام های حقوقی دنیا مورد تأکید قرار گرفته است. از این اصل، در کتاب های فقهی، با عنوان «التسویه بین الخصمین» نام برده شده که شامل موارد و رفتارهای حتی اخلاقی (اعم از آیین دادرسی) نیز، می شود (ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۲۱۴).

اساس قضاوت در اسلام بر دادرسی عادلانه و بی طرفانه است که آیات (ر.ک: ص: ۲۶/ نساء: ۵۸ و ۱۰۵) و روایات زیادی (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۲۱۴)، بر آن دلالت دارند.

بنابراین قاضی باید بی طرفی عینی خود را در روند دادرسی حفظ نماید و هیچ گونه مداخله جانب دارانه در جریان دادرسی که باعث تفوّق و غلبه یکی از طرفین دعوا بر طرف دیگر گردد،

نداشته باشد؛ از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی عمرین خطاب او را در جلسه دادرسی در حضور طرف طرف مقابل، با کنیه «ابا الحسن» صدا زد، سخت برافروخته شد (اخطب خوارزم، ۱۳۷۶، ص ۹۴). هم چنین وقتی در دعوی خود (بر سر زره) با آن مرد نصرانی، شهادی بر ادعایش نداشت و قاضی محکمه حکم به نفع نصرانی صادر کرد، فرمود: رسم قضاء همین است (جرdaq، ۱۳۷۹، ص ۹۴). بدیهی است یکی از مصادیق بی طرفی عینی، پرهیز نمودن قاضی از تلقین دلیل به یکی از طرفین دعوا در جریان دادرسی است؛ زیرا این عمل منافات با بی طرفی وی دارد (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۷، ص ۱۱۷) و اصولاً در باب تلقین دلیل، ما دلیل خاصی (از آیه و روایت) جز مسئله عدالت نداریم و قاضی باید به هر دو طرف طرف دعوی به چشم مساوی نگاه کند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۷۲)؛ زیرا اتخاذ موضع بی طرفی و نگاه مساوی داشتن قاضی به طرفین دعوا، باعث می شود که آنها به حکم وی اعتماد نمایند و در نتیجه آن، نزاع خاتمه پیدا کند (اردبیلی، ۱۴۳۴، ج ۲، ص ۹).

## ۲-۱-۲. سدّ باب منازعه

برخی از فقیهان، یکی از اهداف قضا و نصب قاضی را «سدّ باب منازعه» (بسته شدن باب نزاع) می دانند؛ لذا تلقین دلیل را از این جهت جایز نمی دانند که در تنافی با این هدف می باشد و باعث گشوده شدن باب منازعه می گردد. (ر.ک: فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۵۳ / شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۳، ص ۴۲۹ / محقق حلّی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۷۱).

به نظر می رسد این استدلال نیاز به اصلاح دارد و نمی توان به شکل مطلق آن پذیرفت؛ زیرا اولاً، قاضی صرفاً برای رفع خصومت نیست به خصوص در امور حسبی که غالباً نزاعی در بین نیست و قاضی در این گونه موارد، عنوان مشاور و نگهبان حقوق عمومی را دارد. و ثانیاً، گشودن باب نزاع در صورتی متصوّر است که قاضی به هر دو طرف دعوا تلقین دلیل کند و یا استدلال بیاموزد نه به یک طرف دعوا. پس، بهتر است که مبنای «سدّ باب منازعه» را آنچنان که در کلمات یکی از فقها نیز آمده این گونه تبیین نماییم که دادرس نباید در فرایند دادرسی، تلقین دلیل کند؛ زیرا تلقین و راهنمایی دلیل، اگر به یک طرف دعوا صورت بگیرد، این خروج از اصل یکسان نگری قاضی (و خیانت به طرف دیگر)، است ولی اگر نسبت به هر دو طرف دعوا انجام بگیرد، در این صورت، باعث ادامه نزاع خواهد شد (حسینی، [بی تا]، ج ۱۰، ص ۵۳).

### ۲-۱-۳. عدم اضرار به غیر

برخی فقها، تلقین دلیل در جریان دادرسی را از آن جهت حرام می‌دانند که این عمل باعث ضرر طرف دیگر دعوا می‌شود: «لایجوز أن یلقن أحد الخصمین ما فیه ضرر علی خصمه...» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۳، ص ۲۲۹/ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۱۲۸/ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۷۱)؛ یعنی جایز نیست که به یکی از دو خصم آنچه که به ضرر دیگری است، تلقین گردد.

طبق این بیان، مبنای ممنوعیت تلقین دلیل، عنوان ضرر است، پس هرآنچه که مشمول این عنوان گردد و ضرر محسوب شود، ممنوع و حرام می‌باشد اعم از اینکه ضرر مادی باشد یا معنوی. و بدون شک، تمام مصادیقی که برای تلقین دلیل ذکر شده، از عوامل ایجاد ضرر (معنوی) برای طرف دیگر دعوا هستند؛ زیرا وی را در موضع ضعف و ناتوانی در استدلال قرار می‌دهد و در این صورت، احتمال پیروزی طرف مقابل، بیشتر خواهد گردید. چنان‌که صاحب کتاب معین الحکام نیز به همین نکته، تصریح کرده، می‌گوید: «لایلقن احدهما حجه لانه متی اعان احدهما یضعف الآخر فیعجز عن الأداء بحجته» (طرابلسی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۱)؛ یعنی قاضی نباید به یک طرف دعوا، دلیل و حجت تلقین کند؛ زیرا این کار کمک به اوست و موجب می‌گردد طرف دیگر در اقامه دلیل خود ناتوان گردد.

### ۲-۱-۴. اعانت بر اثم و امر به منکر

برخی فقها، تمام مصادیق تلقین دلیل (به یکی از متخاصمین) را از این باب حرام می‌دانند که تلقین دلیل علاوه بر تنافی با اصل تسویه (یکسان‌نگری)، بعضی از مصادیق آن موجب «اعانت بر اثم» و بعضی دیگر از مصادیق «امر به منکر» است (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۷، ص ۱۱۷).

فرق اثم و منکر: اثم (گناه)، به معنای مخالفت با امر خداوند است؛ خواه فعل باشد یا ترک فعل (محقق داماد، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۷۹)؛ اما «منکر» به معنای چیزی است که عقل و شرع آن را بد می‌شمارد (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۱۹۳)؛ لذا به گناهان از آن جهت منکرات می‌گویند که عقل و وجدان آدمی از آنها بیزار است و به آنها رضایت نمی‌دهد (مدرسی، ۱۳۷۷، ج ۱۴، ص ۲۱۷).

معاونت بر اثم؛ یعنی اینکه شخصی با انجام کاری وسیله حرام را فراهم کند، مقدمه‌ای از مقدمات صدور حرام از غیر ایجاد کند، دست گناهکار را باز کند و او را در ارتکاب حرام متمکن سازد (بجنوردی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۲۲۹).

حال، باتوجه به اینکه یکی از مصادیق معاونت، تحریک و ترغیب کردن طرف مقابل به انجام گناه و جرم است، در بحث تلقین دلیل، اعانت بر اثم در جایی صدق می کند که قاضی به یکی از طرفین دعوا مطلبی را بیان کند که موجب غلبه او بر طرف دیگر شود؛ مثلاً مدعی علیه را که می خواهد جواب به ادای دین بدهد، بگوید: هرکس جواب به ادا بدهد، باید آن را اثبات کند و لسی مُنکر چنین الزامی ندارد (و به این ترتیب، او را ترغیب به انکار اصل دین کند). اما امر به مُنکر، در جایی صدق می کند که قاضی رسماً به یکی از طرفین دعوا دستور به انجام منکر بدهد؛ مثلاً مُدعی را امر به ادعای ظنی کند (تا به او رد یمین نشود) یا مدعی علیه را امر به انکار اصل دین کند (تا ملزم به اقامه بینه نگردد) و یا درحالی که می داند، مُدعی به برای مدعی مجهول است، او را امر به تعیین مدعی به کند (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۷، ص ۱۱۷).

شاید دلیل اینکه تلقین دلیل موجب «اعانت بر اثم» و یا از مصادیق «امر به منکر» می باشد، این است که این عمل باعث ضایع شدن حق یک طرف دعوا می شود و از این نظر، هم ظلم است (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۱۵۰)، هم خیانت (حسینی، ۱۴۱۹، ج ۱۰، ص ۳۴) و هم موجب ترویج باطل (اردبیلی، ۱۴۳۴، ج ۱، ص ۴۱۴) می گردد.

## ۲-۲. استثنائات قاعده منع «تلقین دلیل»

قاعده «منع تلقین دلیل» مثل اکثر قواعد فقهی و حقوقی دیگر مطلق نمی باشد، بلکه در فقه، مواردی از تحت شمول این قاعده، خارج گردیده و تلقین دلیل نسبت به آنها جایز دانسته شده است؛ از قبیل:

### ۲-۲-۱. تلقین دلیل در حقوق الله

ممنوعیت تلقین دلیل بر خلاف قاعده حقوقی منع تحصیل دلیل (که منحصر به امور مدنی است) شامل امور مدنی و کیفری، هردو، می شود. منتهی قلمرو آن، حوزه حقوق الناس است. اما در حوزه حقوق الله، اگرچنانچه تلقین دلیل به صورت انصراف دادن مقر از اقرار باشد، این کار به استناد جریان «ماعزین مالک» جایز می باشد؛ زیرا در این قضیه، وقتی ماعزین مالک اعتراف به زنا کرد، پیامبر ﷺ او را به صورت غیر مستقیم تلقین به انصراف از اقرار کرد و فرمود: لعلک قبلت (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۱۵۰). در قضاوت های امیرالمؤمنین علی ؑ نیز می بینیم که وقتی کسی اقرار

به فحشاء و جرایم حدی می‌کرد، آن حضرت به انحاء گوناگون تلاش می‌کرد مسیر او را عوض کند تا اقرار کامل تحقق پیدا نکند (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۱۸۶ / صدوق قمی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۲۱ / حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۳۲۸).

شاید دلیل جواز تلقین دلیل (به انصراف از اقرار) در این‌گونه موارد، رأفت شارع مقدس نسبت به بندگان و بنای او بر مستور نگه داشتن این‌گونه جرایم باشد؛ از این‌رو در باب حدود ما با قاعده معروف «تدرء الحدود بالشبهات» (حدود، با شبهه دفع می‌شود) مواجه هستیم.

### ۲-۲-۲. تلقین دلیل به ذی حق

برخی فقها؛ مثل صاحب جواهر در صورت آگاهی قاضی به ذی حق بودن یکی از طرفین دعوا، تلقین دلیل به وی را جایز دانسته و معتقد است که تلقین دلیل در چنین فرضی نه تنها اشکال ندارد که از مصادیق «معاونت به برّ» محسوب می‌شود (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۰، ص ۱۴۴). برای مثال، قاضی می‌داند مدعی علیه دین خود را پرداخته است ولی چون دلیل بر وفای دین ندارد، به او تلقین می‌کند که منکر اصل دین شود (تا مجبور به ارائه دلیل بر پرداخت آن نگردد). امام خمینی<sup>ع</sup> نیز از موافقان با این نظر است و می‌فرماید: «در صورتی که قاضی بداند حق با یکی از طرفین دعوا است، قاضی می‌تواند به او تلقین دلیل کند و یا نحوه استدلال کردن را به او آموزش دهد تا بر طرف مقابل خود غلبه پیدا کند». (خمینی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۰۹).

در مقابل، نظر دیگری هم وجود دارد که تلقین دلیل را مطلقاً حرام می‌داند، چه قاضی علم به واقع داشته باشد و یا نداشته باشد؛ زیرا تمام مصادیق تلقین دلیل، منافات با اصل یکسان‌نگری قاضی در جریان دادرسی دارند (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۷، ص ۱۱۷) و در ضمن، قاضی وقتی علم به واقع داشته باشد، اصلاً نیازی به تلقین دلیل نیست، بلکه او می‌تواند از همان ابتدا به علم خود عمل کند (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱۵، ص ۵۸)، لکن جواب داده شده که تلقین دلیل در این فرض (به جای عمل کردن مستقیم به علم خود)، یا برای دوری جستن قاضی از قرار گرفتن در معرض اتهام است و یا او اصلاً عمل به علم را جایز نمی‌داند (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۱۷).

### ۲-۲-۳. ارشاد الجاهل

ارشاد؛ یعنی راهنمایی کردن و راه درست نشان دادن (معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۰۱) و این یک مفهوم عام است که شامل تعلیم، تبلیغ، اعلام، تذکر و یادآوری می‌شود. از نظر حکمی، ارشاد

جاهل (اعم از غافل و ناسی) نسبت به احکام شرعی (مانند وجوب نماز) واجب است، ولی نسبت به موضوعات (جز در اموری که مورد اهتمام جدی شارع است؛ مانند جان، عرض و ناموس)، میان فقها اختلاف می‌باشد (هاشمی شاهرودی و دیگران، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۳۵۷ / مصطفوی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۵۷). حال، در باب قضاوت اگرچنانچه یکی از طرفین دعوا، جاهل به شیوه‌های قضایی برای اثبات حق خود باشد، تلقین دلیل به او از باب ارشاد جاهل جایز دانسته شده که در فقه، مصادیق ذیل مورد توجه قرار گرفته‌اند:

الف) تلقین تحریر صحیح دعوا به مدعی جاهل: یکی از شرایط پذیرش دعوا، طرح صحیح آن است. از باب مثال، مدعی وقتی دعوی خود را در دادگاه طرح می‌کند در صورتی این دعوا مسموع واقع می‌شود که آن را به صورت یقینی طرح نماید نه از روی شک و احتمال. هم چنین خواسته (مدعی به) باید معلوم باشد نه مجهول؛ لذا مدعی باید زمانی که دعوی خود را طرح می‌کند، توضیح لازم را در اطراف خواسته خود بدهد. و اگرچنانچه آشنایی با طرح صحیح دعوی خود نداشته باشد، برخی فقها تلقین تحریر صحیح دعوا را به وی جایز دانسته‌اند و از استدلال «فتح باب منازعه» بر حرمت تلقین دلیل، این‌گونه جواب می‌دهند که «فتح باب منازعه» در صورتی که موجب ابطال حقوق مردم نشود، اشکال ندارد و در این جا تلقین نکردن، موجب ابطال حقوق مردم می‌شود (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۵۴).

در مقابل، شیخ طوسی تلقین طرح صحیح دعوا به مدعی جاهل را جایز نمی‌داند به این دلیل که طرح کردن دعوا از حقوق مربوط به شخص مدعی است و تلقین آن از سوی قاضی باعث جریحه دار شدن قلب طرف مقابل می‌شود (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۱۵۶).

نظر مختار این است که تلقین تحریر صحیح دعوا به مدعی جاهل، از آن جهت که تأثیری در پیروزی وی بر طرف مقابل ندارد، علی القاعده نباید اشکال داشته باشد. به خصوص که عدم تلقین تحریر صحیح دعوا در چنین فرضی که او طرح صحیح دعوا را نمی‌داند، موجب ابطال حقوق وی خواهد گردید؛

ب) آگاه کردن مدعی جاهل در استفاده از حق خود: بر اساس قاعده «البینه علی المدعی...»، کسی که مدعی حقی است، باید بینه اقامه کند. اما اگر بینه نداشته باشد، حق اِحلاف (سوگند دادن) منکر را دارد. حال اگر او از داشتن چنین حقی، بی اطلاع باشد، قاضی موظف است او را در استفاده از حقش آگاه نماید (خمینی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۱۷ / حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۶۵)؛

ج) تعلیم دادن احکام شرعی: صاحب جواهر با رد استدلال بعضی‌ها بر حرمت تلقین دلیل که آن را موجب فتح باب منازعه می‌دانند، می‌گوید: «و مجرد فتح باب المنازعه المنصوب لسطها لایقتض حرمه ذلك، خصوصاً بعد امکان اندراجہ فی تعلیم محاورات الشرع؛ مجرد فتح باب منازعه نمی‌تواند مقتضی حرمت تلقین دلیل باشد، به ویژه اگر این عمل تحت عنوان تعلیم آموزه‌های شرعی قرار بگیرد» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۰، ص ۱۴۴)؛ زیرا تلقین دلیل در قالب تعلیم احکام شرعی منافات با بی‌طرفی قاضی ندارد، آن تلقین دلیلی حرام است که سبب عدم تسویه (یکسان‌نگری) بین طرفین دعوا گردد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۳۵۰).

### ۳. ضمانت اجرای قاعده منع تلقین دلیل

در بحث از ضمانت اجرای قاعده منع «تلقین دلیل»، ما با دو نوع «ضمانت اجرا» روبرو هستیم: یکی ضمانت اجرای که ناظر به شخص قاضی است و دیگری ضمانت اجرای که مربوط به حکم قاضی می‌شود.

#### ۳-۱. ضمانت اجرای ناظر به شخص قاضی

منظور از این نوع ضمانت اجرا، پیامدهایی هستند که ممکن است به دلیل اقدامات غیرقانونی متوجه شخص قاضی شوند. از قبیل: مجازات، عزل (از وظیفه) و مسئولیت مدنی.

##### ۳-۱-۱. مجازات

در فقه، ضمانت اجرای مجازات به صورت صریح و مستقیم برای قاضی‌ای که مرتکب تخلف از قاعده منع تلقین دلیل شده باشد، پیش‌بینی نشده و از این جهت، موضوع دارای ابهام است؛ اما سؤالی که در این جا وجود دارد و پاسخ به آن می‌تواند تا حدودی ابهام را بر طرف کند، مربوط به حکم تکلیفی تلقین دلیل است که آیا این عمل در جریان دادرسی حرام است یا مکروه؟ در این باره، هرچند برخی فقها مثل آیت الله یزدی، قائل به کراهت شده و دلیل اعتباری را تنها مقتضی کراهت تلقین دلیل می‌دانند نه حرمت (یزدی، ۱۳۸۴، ص ۹۸)، لکن همان طوری که در بحث مبانی گفته شد، از نظر اکثر فقها «تلقین دلیل» حرام است و حتی بر حرمت آن، ادعای اجماع کرده‌اند.

حال، در فرضی که ما قائل به حرمت این عمل (تلقین دلیل) شویم، باید بگوئیم که بر اساس قاعده «التعزیر لکل عمل محرم»، قاضی قابل تعزیر خواهد بود؛ زیرا تعزیر بر اساس دیدگاه بسیاری از فقیهان از اختیارات حاکم اسلامی است که می‌تواند مرتکب هر نوع عمل حرام (اعم از کبیره و صغیره) را متناسب با نوع عمل او و مصالحی که خود تشخیص می‌دهد به مجازات برساند و تعزیر اختصاص به تنبیه بدنی ندارد، بلکه شامل هرگونه مجازاتی می‌شود که مجرم را از تکرار عمل باز دارد؛ از قبیل: توبیخ علنی، جریمه مالی، شلاق، زندان و تبعید (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ص ۳۲/ منتظری، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۱۸/ غلامی، ۱۳۹۱، ص ۱۷۳/ انصاری و دیگران، ۱۳۸۵، صص ۳۲۱ و ۳۲۶). به همین دلیل، امیرالمؤمنین علی علیه السلام وقتی شنید که «ابن هزمه» (ناظر امور مالیاتی و مالی بازار اهواز) رشوه گرفته به استنادارش رفاعه دستور داد او را به زندان اندازد و ممنوع الملاقات نماید و اگرچنانچه مشخص گردد که کسی در زندان رفته به او چیزی تلقین کرده که موجب ضرر مسلمانان گردیده است، باید او را نیز، به زندان اندازد (مغربی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۳۲).

از این روایت، بر اساس تنقیح مناط، می‌توان در جهت تلقین دلیل در جریان دادرسی نیز استفاده کرد که اگر تلقین دلیل به یکی از طرفین دعوا باعث مشتبه شدن واقع و ایراد ضرر به طرف مقابل گردد، مرتکب قابل تعزیر خواهد بود.

ضمناً در فرض حرام بودن «تلقین دلیل»، قاضی در اثر ارتکاب این عمل، عدالتش را از دست می‌دهد و او با از دست دادن وصف عدالت، دیگر آن صلاحیت لازم را برای قضاوت کردن نخواهد داشت؛ زیرا در نظام قضایی اسلام، ملاک قضاوت، بر اساس آیات ۵۸ و ۱۳۵ سوره نساء، عدالت است و در عدالت قضایی، تنها قائم به عدل بودن برای قاضی کافی نیست، بلکه او باید قوام باشد. قوام صیغه مبالغه و بدین معناست که هرگز خطر جور و ستم و احتمال بی‌عدالتی از ناحیه قاضی به کسی وجود نداشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۵)؛ زیرا منصب قضا امانت است و قاضی حق ندارد با تلقین دلیل به یکی از طرفین دعوا، بی‌طرفی خود را نقض و به امانتی که متولی آن شده است، خیانت نماید. در غیر این صورت، صلاحیت قضایی خود را دست می‌دهد و قهراً منعزل می‌گردد. هرچند که حاکم اسلامی نیز می‌تواند بخاطر وجود مصالحی او را عزل کند (ر.ک: تبریزی، [بی‌تا]، ص ۵۴/ موسوی اردبیلی، ۱۴۳۴، ج ۱، ص ۲۳۱-۲۳۲)، چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام قاضی خود ابوالاسود دُئلی را صرفاً به دلیل تخلف از آداب قضاء، از سمت قضایی اش عزل نمود (احسانی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۴۳).

## ۳-۱-۲. مسئولیت مدنی

در نظام قضایی اسلام مثل بسیاری از کشورها، قاضی مصونیت مطلق ندارد و او در صورتی که از رفتار معقول و متعارف تجاوز نماید و یا خارج از صلاحیت خود عمل کند، مسئولیت مدنی (جبران خسارت) دارد. در فقه، هر چند واژه مسئولیت به کار نرفته، ولی مباحثی مربوط به مسئولیت مدنی به عنوان بخشی از ضمان قهری در لسان فقها مطرح شده که خود زیر مجموعه‌ای از مفهوم کلی «ضمان» است که کاربرد فراوان دارد و دارای جایگاه ویژه در حقوق اسلامی می‌باشد.

بر اساس «قاعده لاضرر» که یکی از مبانی فقهی مسئولیت مدنی (در کنار قواعد اتلاف، تسبیب، ید و غرور) می‌باشد. فقها، در دو جا از مسئولیت مدنی سخن گفته‌اند: یک مورد آن عام است (شامل قاضی و غیر قاضی می‌شود) و مورد دیگر آن در خصوص قاضی می‌باشد.

مورد عام: بر اساس، یکی از دیدگاه‌های فقهی در مورد «قاعده لاضرر» مراد از قاعده مزبور،

این است که در اسلام، ضرر غیر متدارک (جبران نشده) وجود ندارد؛ یعنی در واقع، شارع مقدس خواسته با این حکم، افراد را ملزم به جبران ضرر نماید (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۲۰). برای اثبات این مسئولیت، تنها وجود رابطه سببیت (استناد عرفی) کافی است و نیازی به عنصر تقصیر نیست و اگر در جایی هم صحبت از تقصیر شده، برای احراز رابطه سببیت است نه به عنوان مبنای مسئولیت (باریکلو، ۱۳۸۸، ص ۵۵). در نتیجه هرکس موجب ضرر و زیانی نسبت به غیر گردد، باید جبران نماید.

حال، بر اساس قاعده مزبور، هرکس موجب ضرر و زیانی نسبت به غیر بشود، باید آن را جبران نماید و بدون تردید تلقین دلیل ازسوی قاضی به یکی از طرفین دعوا، به ضرر طرف دیگر، تمام می‌شود چون موجب می‌گردد که او در موقعیت ضعف قرار بگیرد و نتواند حقانیت خود را به اثبات برساند. در نتیجه قاضی بر اساس «قاعده لاضرر» ملزم به جبران و تدارک ضرر او خواهد بود و ما نظیر این مسأله را در باب شهادت کذب هم داریم که اگر چنان چه شاهد با شهادت کذب و رجوع از شهادت خود، باعث ضرر مشهود علیه گردد، ضامن جبران خسارت او خواهد بود (حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۴۹).

مورد خاص: فقها در دو صورت از ضمان (مسئولیت مدنی) شخص قاضی سخن گفته و دعوی خسارت علیه وی را پذیرفته‌اند: صورت نخست اینکه محکوم علیه، مدعی عدم صحت حکم قاضی شود و ادعا نماید که قاضی اهلیت قضاوت نداشته یا حکم صادره در چارچوب

موازین دادرسی نبوده و یا قاضی به دلیل کذب شهود و یا سوگند ناروا، مرتکب خطای در حکم گردیده است (آقاضیاء، [بی تا]، ص ۵۰).

مفهوم موازین دادرسی (میزان الفصل) در کلمات فقها، عام است هم مقررات ماهوی را شامل می‌شود و هم مقررات شکلی را. پس در صورتی که قاضی در جریان رسیدگی، موازین دادرسی را رعایت نکند؛ مثلاً، به یکی از طرفین دعوا تلقین دلیل نماید و سپس بر اساس این تلقین دلیل، اقدام به اصدار حکم نماید، این عمل می‌تواند از موجبات ادعای عدم صحت حکم صادره باشد؛ زیرا قاضی اصل بی‌طرفی را (که یکی از موازین دادرسی عادلانه است) نقض کرده است و در نتیجه محکوم علیه می‌تواند علیه قاضی دعوی خسارت نماید.

صورت دوم، جایی است که قاضی در صدور حکم دچار اشتباه یا در اجتهاد و مقدمات قضا تقصیر کرده باشد. در چنین فرضی، شخص قاضی ضامن است (چه در دعوی جزایی باشد و یا مالی)، مگر اینکه محکوم له در این دعوا ظالم بوده باشد که در این صورت، محکوم علیه مخیر است بین رجوع به محکوم له و رجوع به قاضی (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۹).

طبیعی است که صدور حکم بر اساس تلقین دلیل، می‌تواند یکی از موارد تقصیر قاضی در مقدمات قضا باشد؛ زیرا او به جای تحقیق بی‌طرفانه و توجه به دلایل طرفین دعوا، از ابتدا بنای بر پیروزی یکی از طرفین دعوا داشته است؛ پس قاضی مسئول جبران خسارت وارده خواهد بود.

### ۳-۲. ضمانت اجرای ناظر به حکم قاضی

از آنجایی که قاضی مانند سایر افراد بشر همواره در معرض لغزش و اشتباه می‌باشد، ممکن است او تصمیمات قضایی اشتباه و یا غرض آلود بگیرد و لذا راهکار بازبینی مجدد رأی او از طریق شکایت، یک امر معقول و منطقی به نظر می‌رسد تا از یک سو، اصلاح تصمیم مورد شکایت را ممکن سازد و از سوی دیگر، قاضی را وادار کند که با دقت لازم و در چارچوب رعایت اصول و مقررات دادرسی، موجبات اصدار یک حکم عادلانه را فراهم نماید.

بنابراین منظور از ضمانت اجرای ناظر به حکم قاضی در واقع، یک راهکار قانونی برای مقابله با اثر وضعی حکم صادره می‌باشد که در قالب تجدید نظر (اعاده دادرسی) و نقض حکم در کلمات فقها مورد بحث قرار گرفته است.

### ۳-۲-۱. تجدید نظر (اعاده دادرسی)

در نظام قضایی اسلام، بر اساس دیدگاه مشهور فقهاء امامیه اصل بر یک مرحله بودن دادرسی و اعتبار داشتن حکم قاضی جامع شرایط نزد دو طرف دعوا و نزد قاضی دیگر یا شخص ثالث است (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۷، ص ۳۲/خویی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۲۶/تبریزی، [بی تا]، ص ۸۵/رشتی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۱۰۸/خمینی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۰۶)، لکن فقهاء، تجدید نظر (یا اعاده دادرسی) را استثناء در موارد ذیل که از سوی محکوم علیه ادعا می‌شوند، جایز (حتی واجب) دانسته اند:

۱) ادعا نماید که قاضی در حکم خود دچار خطا شده یا در مقدمات حکم خود مرتکب تقصیر گردیده و مطابق موازین رسیدگی نکرده است؛ مثل اینکه شهود پرونده فاسق بوده باشند؛ ۲) مدعی گردد که قاضی صلاحیت قضاوت را (به دلیل فسق یا فقدان وصف اجتهاد) نداشته است؛ ۳) ادعا نماید که در صدور حکم به او ظلم شده است (طباطبایی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۹/آشتیانی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۱۸۵/انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۵۵/محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۶۸).

۶۹

حقوق اسلامی / بررسی قاعده «صنع تلقین دلیل» در دادرسی اسلامی

حال، تلقین دلیل می‌تواند یکی از موجبات ادعای سه گانه مذکور خصوصاً ادعای ظالمانه بودن حکم باشد؛ زیرا قاضی با تلقین دلیل به یک طرف دعوا، جریان دادرسی عادلانه را مختل می‌سازد و طبیعتاً وقتی جریان دادرسی از نظر موازین شکلی (و مقدمات صدور حکم) غیر عادلانه باشد، حکم صادره مبتنی بر آن، نیز عادلانه نخواهد بود.

### ۳-۲-۲. نقض حکم

در فقه، بر خلاف نظام حقوقی عرفی، نقض حکم، مستلزم اعتراض و تجدیدنظر خواهی قبلی نیست، بلکه در مواردی، حکم قاضی واجب است نقض گردد، هرچند که حکم صادره، قبلاً مورد تجدیدنظر خواهی قرار نگرفته و یا حکم توسط قاضی نقض کننده، صادر نشده باشد (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۲۰). از جمله موارد وجوب نقض حکم قاضی که در کلمات فقهاء مورد اشاره قرار گرفته، عبارت‌اند از: ۱) مخالفت حکم صادره با نص کتاب یا خبر متواتر یا خبر واحد صحیح و یا اجماع (شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۷۶)؛ ۲) تعارض حکم صادره با دلیل علمی یا دلیل

۱. برخی از ترتیب دادن به این قبیل دعاوی پس از صدور حکم، سرباز زده به این دلیل که فتح چنین بابی موجب طعن به «حکام و داوران اسلامی» است و قاضیان مسلمان را از اعتبار ساقط خواهد کرد، لکن جواب داده شده که: سد چنین بابی سبب تجاوز به حقوق مردم و از میان رفتن حیثیت و شخصیت و عرض و نفوس مسلمانان و حیف و میل اموال ایشان می‌شود (حجتی کرمانی، ۱۳۷۹، ص ۵۲۲).

اجتهادی که در آن مجال اجتهاد بر خلاف آن، نباشد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۰، ص ۹۷)؛ (۳) علم به فساد حکم به دلیل فساد در اجتهاد حکم سابق؛ مثلاً قاضی بر اساس اینکه مسأله اجماعی است حکم داده، ولی مسأله اجماعی نبوده است یا به مضمون روایتی عمل کرده که فکر می‌کرده در کتاب روایی صحیح آمده و حال آنکه آن کتاب صحیح نبوده است (آشتیانی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۱۷۱)؛ (۴) در صورتی که قاضی صلاحیت رسیدگی و اصدار حکم را (به دلیل فقدان وصف اجتهاد یا عدالت) نداشته یا حکم او مغایر با ضروری فقه باشد (خمینی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۰۶).

از موارد فوق، آنچه که قابلیت تطبیق بر بحث ضمانت اجرای قاعده «منع تلقین دلیل» دارد، همان مورد فقدان صلاحیت قاضی است که در بحث موارد تجدید نظر نیز اشاره شد، با این تفاوت که در آن جا صحبت از ادعای فقدان صلاحیت قاضی بود و در این جا صحبت از اثبات آن. و ادعای فقدان صلاحیت قاضی تا به اثبات نرسد، هر چند می‌تواند موجب تجدید نظر شود، اما الزاماً منجر به نقض حکم نمی‌گردد.

بنابراین باتوجه به اینکه تلقین دلیل به یک طرف دعوا، ظلم به طرف دیگر است، چنین اقدامی باعث سلب صلاحیت قاضی می‌شود و به تبع آن، حکم صادره نیز قابل نقض خواهد بود؛ زیرا چنین حکمی برخلاف موازین قضایی تلقی می‌گردد (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۷، ص ۳۳). استفتائی که نگارنده در این خصوص از آیت الله مکارم شیرازی نموده، مؤید همین دیدگاه است:

سؤال: ... در باب قضا، یکی از اقداماتی که قاضی از آن منع شده، تلقین دلیل به یکی از متخاصمین است. حال اگر قاضی به این مسأله توجه ننموده و بر اساس این گونه اقدامات، حکم صادر نماید، اثر وضعی این حکم چگونه است؛ صحیح است یا باطل و در صورت بطلان، آیا در برابر خسارتی که ناشی از این حکم متوجه یکی از متخاصمین می‌شود، مسئولیت مدنی هم دارد یا خیر؟

پاسخ: «... تلقین و کمک قاضی به یکی از طرفین دعوا جایز نیست و در صورتی که قاضی توجه به این امر دارد، عدالت او مخدوش می‌شود و حکم او نافذ نیست و اگر خسارتی از این حکم حاصل شود، متوجه قاضی است ولی اگر بدون توجه این کار را کرده، کار خلافی انجام شده، ولی حکم چنان چه طبق موازین باشد، باطل، نیست» (تاریخ استفتاء: ۹۶/۸/۱، شماره ثبت: ۶۲۰۲۰۹). همان گونه که ملاحظه می‌شود در این جواب، تفصیل داده شده میان تلقین دلیل از روی توجه

(و تعمد) و تلقین دلیل بدون توجه. و روشن است که علی القاعده آنچه موجب مخدوش شدن عدالت قاضی و اعتبار حکم وی می‌گردد، قسم اول است.

## نتیجه

در نظام دادرسی اسلامی، باتوجه به مبانی با محوریت آیات و روایات و کلمات فقها، «تلقین دلیل» در جریان دادرسی (مدنی و کیفری) جایز نیست، مگر در موارد خاصی که استثناء گردیده است. مهم‌ترین پیامد تلقین دلیل از سوی قاضی به یکی از طرفین دعوا، این است که موجب بی‌اعتباری دستگاه قضایی می‌شود و قاضی را از مسیر بی‌طرفی (که یکی از اصول مهم دادرسی عادلانه است) خارج می‌سازد و یا حد اقل در معرض تهمت قرار می‌دهد؛ از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به شریح قاضی فرمود: «در طرز نگاه و سخن گفتن و نشستن با مسلمانان با مساوات رفتار کن تا دوست در تو طمع نکند و دشمن از عدالت تو نا امید نگردد».

۷۱

لکن به‌رغم اهمیت قاعده منع تلقین دلیل در دادرسی اسلامی، هنوز این قاعده آنچنانی که باید در دادگاه‌ها مورد عمل قضات قرار نمی‌گیرد. تحقیق حاضر هرچند کوشیده است که اهمیت این قاعده و نیز ضمانت اجرای آن را در دادرسی بازتاب دهد، ولی هنوز جا برای تحقیق و مطالعه بیشتر روی موضوع وجود دارد. پیشنهاد می‌گردد که مقنن ایران برای عملیاتی کردن این قاعده فقهی در دادرسی، اولاً، مواد خاصی را وضع و در آنها ضمن تعریف روشن از مفهوم قاعده منع تلقین دلیل، مصادیق و شرایط آن را به‌طور مشخص بیان نماید تا جلو برداشت‌ها آزاد و متفاوت از این قاعده گرفته شود و از این نظر، در دادگاه‌ها رویه واحد به وجود آید؛

ثانیاً، برای تضمین رعایت قاعده مزبور در دادسی، برای آن ضمانت اجراهای نقض حکم و عزل قاضی (در صورت تکرار)، پیش‌بینی نماید تا زمینه‌های اعمال غرض ورزی قاضی در جریان دادرسی، از بین برده شود و عدالت قضایی بهتر تأمین گردد.

## منابع

۱. آشتیانی، میرزامحمدحسن؛ کتاب القضاء؛ ج ۱، قم: انتشارات زهیر، ۱۴۲۵ق.
۲. احسائی، محمدبن علی؛ عوالی اللالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیہ؛ ج ۲، قم: سید الشهداء، ۱۴۰۳ق.
۳. اخطرب خوارزم، موفق بن احمد؛ مناقب؛ ترجمه ابوالحسن حقیقی؛ ج ۲، تهران: مؤسسه انتشاراتی فرهنگي سامه، ۱۳۷۶.
۴. اردبیلی (مقدس اردبیلی)، احمد بن محمد؛ مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان؛ ج ۱۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۵. اردبیلی، سید عبدالکریم؛ فقه القضاء؛ ج ۱ و ۲، ج ۳، قم: مؤسسه النشر لجامعة المفید، ۱۴۳۴ق.
۶. اسدی، لیلآسادات و فریده شکری؛ درسنامه آیین دادرسی مدنی ویژه امور و دعاوی خانوادگی؛ تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۱.
۷. اصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن؛ کشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام؛ ج ۱۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق.
۸. انصاری، قدرت الله و دیگران؛ تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق جزا؛ قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
۹. انصاری، مرتضی؛ القضاء والشهادات؛ قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق.
۱۰. انوری، حسن؛ فرهنگ فشرده سخن؛ ج ۱، تهران: سخن، ۱۳۸۲.
۱۱. باریکلو، علیرضا؛ مسئولیت مدنی؛ ج ۲، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۸.
۱۲. بجنوردی، سید محمد؛ قواعد فقهیه؛ ج ۲، ج ۳، تهران: مؤسسه عروج، ۱۴۰۱ق.
۱۳. پوراستاد، مجید؛ «پیدایش و چالش قاعده منع تحصیل دلیل»، فصلنامه حقوق دانشگاه حقوق و علوم سیاسی؛ ش ۴، زمستان ۱۳۸۹، ص ۹۹-۱۱۹.

۱۴. تبریزی، جواد بن علی؛ أسس القضاء والشهادة؛ قم: دفتر مؤلف، [بی تا].
۱۵. تدین، عباس؛ «گستره دلیل در دادرسی کیفری ایران و فرانسه»، مجله حقوقی دادگستری؛ ش ۶۷، پاییز ۱۳۸۸، ص ۸۸-۵۵.
۱۶. جرداق، جرج؛ امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانیت؛ ترجمه و پاورقی عطا محمد سردارنیا و هادی خسروشاهی؛ ج ۱، تهران: فراهانی، ۱۳۷۹.
۱۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ دانشنامه حقوقی؛ ج ۲، چ ۳، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۲.
۱۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ دائرة المعارف علوم اسلامی قضایی؛ ج ۲، چ ۳، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۱.
۱۹. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق؛ ج ۲، چ ۲، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۱.
۲۰. حائری طباطبایی، سید علی؛ ریاض المسائل؛ ج ۱۵، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۸ق.
۲۱. حجتی کرمانی، علی؛ سیر قضاوت در ادوار مختلف تاریخ؛ چ ۲، تهران: کتاب آوند دانش، ۱۳۷۹.
۲۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ ج ۲۷، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۲۳. حسینی، سید جواد بن محمد؛ مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة؛ ج ۱۰، بیروت: دار إحياء التراث العربی، [بی تا].
۲۴. حلّی (ابن ادریس حلّی)، محمد بن منصور؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
۲۵. حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف؛ تحریر الأحكام الشرعية؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۰ق.
۲۶. حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف؛ قواعد الأحكام فی معرفة الحلال والحرام؛ ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۲۷. حلّی (فخر المحققین)، محمد بن حسن؛ ایضاح الفوائد؛ ج ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷.
۲۸. حلّی (محقق حلّی)، جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام فی معرفة الحلال والحرام؛ ج ۴، چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.

۲۹. خمینی، سیدروح‌الله؛ تحریرالوسیلة؛ ج ۲، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، [بی‌تا].
۳۰. دفتری، احمد متین؛ آیین دادرسی مدنی و بازرگانی؛ تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجلد، ۱۳۸۱.
۳۱. رشتی، حبیب‌الله؛ کتاب القضاء؛ ج ۱، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۱ق.
۳۲. زراعت، عباس؛ منابع آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی؛ تهران: خط سوم، ۱۳۷۹.
۳۳. سبزواری، سیدعبدالأعلی؛ مهذب الأحکام؛ ج ۲۷، چ ۴، قم: مؤسسه المنار، ۱۴۱۳ق.
۳۴. سنگلجی، محمد؛ قضا در اسلام؛ ج ۴، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴ق.
۳۵. شمس، عبدالله؛ آیین دادرسی مدنی؛ ج ۲ و ۳، چ ۱۱، تهران: دراک، ۱۳۸۷.
۳۶. صدوق قمی، محمدبن علی بن بابویه؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۳۷. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم؛ تکملة العروة الوثقی؛ ج ۲، قم: کتابفروشی داوری، ۱۴۱۴ق.
۳۸. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان؛ ج ۴، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰.
۳۹. طرابلسی، علی بن خلیل؛ معین الحکام فیما یتردد بین الخصمین من الأحکام؛ ج ۱، بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].
۴۰. طوسی، محمدبن حسن؛ المبسوط فی فقه الإمامیة؛ ج ۸، چ ۳، تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷.
۴۱. طوسی، محمدبن حسن؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۴۲. عاملی (شهید اول)، محمدبن مکی؛ الدروس الشرعیة فی الفقه الإمامیة؛ ج ۲، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۴۳. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی؛ مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام؛ ج ۱۳، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۳ق.
۴۴. عراقی (آغاضیاء)، علی کزازی؛ کتاب القضاء؛ قم: چاپخانه مهر، [بی‌تا].
۴۵. غلامی، علی؛ «سازوکارهای اجرای قاعده التعزیر لكل عمل محرم»، فقه و حقوق اسلامی؛ ش ۴، تابستان ۱۳۹۱، ص ۱۷۳-۲۷۴.

۴۶. کاتوزیان، ناصر؛ اثبات و دلیل اثبات؛ ج ۴، تهران: میزان، ۱۳۸۵.
۴۷. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج ۷، ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۴۸. محقق داماد، سید مصطفی؛ قواعد فقه؛ ج ۴، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۹۰.
۴۹. مدرس، سید محمد تقی؛ تفسیر هدایت؛ مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۵۰. مراغی، سید میر عبدالفتاح؛ العناوین الفقهیه؛ ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۵۱. مصطفوی، سید محمد کاظم؛ مائة قاعدة فقهية معنا و مدرکاً و مورداً؛ ج ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۵۲. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ ج ۱۰، تهران: امیرکبیر، ۱۴۱۷ ق.
۵۳. مغربی (قاضی مغربی)، نعمان بن محمد؛ دعائم الإسلام؛ ترجمه عبدالله امیدوار؛ ج ۲، تهران: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۲.
۵۴. مکارم شیرازی، ناصر؛ تعزیر و گستره آن؛ قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۵ ق.
۵۵. مکارم شیرازی، ناصر؛ کتاب النکاح؛ ج ۲، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۴ ق.
۵۶. منتظری، حسین علی؛ دراسات فی ولاية الفقیه؛ ج ۲، قم: المركز العالمی للدراسات الإسلامیه، ۱۴۰۸ ق.
۵۷. نجفی (صاحب جواهر)، محمد حسن؛ جواهر الکلام؛ ج ۱۴ و ۴۰، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۵۸. نراقی، احمد بن محمد؛ مستند الشیعة فی أحكام الشریعة؛ ج ۱۷، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۵ ق.
۵۹. نهرینی، فریدون؛ آئین اثبات و دادرسی (مجموعه مقالات حقوقی)؛ تهران: گنج دانش، ۱۳۹۱.
۶۰. هاشمی شاهرودی، سید محمود و دیگران؛ فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام؛ ج ۱، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۶ ق.
۶۱. یزدی، محمد؛ «آداب قضاوت (۲)»، فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت علیهم السلام؛ ش ۴۱، بهار ۱۳۸۴، ص ۸۲-۱۱۷.